

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در فرمایش امام رضوان الله علیه بود که ایشان فرمودند که حدیث رفع ظاهر آن این
است که رفع ادعایی است و تقدیر مضاف خلاف ظاهر است. و این رفع هم ظاهر کلام
این است که به آثار نمی‌خورد به موضوع می‌خورد. رُفِعَ ما استکرهوا علیه یعنی خود ذات
آن معامله‌ای که مورد اکراه واقع شده و مکراً علیها انجام شده ظاهر این است که همان
را شارع می‌گوید که من برداشتم. آن معامله کأن لم یکن هست مثل این که وجود ندارد
معدوم است خب برداشته آن را.

وقتی که این‌طور شد پس دیگر کأن در محیط تشریع و قانون و این‌ها معامله‌ای وجود
ندارد. که حالا شما بخواهید بگویید که اثر له آن یا علیه آن. نیست دیگر اصلاً. بنابراین چه
له و چه علیه هر چه که باشد دیگر هر چیزی شما بخواهید تصور نکنید دیگر موضوع ندارد
چه له و چه علیه. نیست دیگر. این حاصل فرمایش ایشان در گذشته بود.

به همین بیان که با این بیان رد کردند و فرمودند این فرمایش شیخ که فرمود علیها
برداشته می‌شود اما له‌ها برداشته نمی‌شود با این کلام پاسخ داده و به همین وجه
می‌فرمایند که اشکال دوم شیخ اعظم هم به همین بیان قابل جواب است.

فرمایش دوم شیخ اعظم و اشکال دوم ایشان این بود که حدیث رفع آثاری را برمی‌دارد
که لولا اکراه محقق بوده. مع الغض از اکراه محقق می‌شده که باشد. اما آن‌هایی که با
توجه به اکراه و بعد الاکراه است ناظر به آن نیست و آن‌ها را بر نمی‌دارد مثل بقیه‌ی
فقرات، و در ما نحن فیه لولا الاکراه بیع علت مستقلة است برای نقل و انتقال. بعد
الإکراه قهراً با توجه به حدیث اکراه این دیگر علت مستقلة نیست بلکه بیع و رضایت و
عدم مکروه بودن موضوع برای حکم می‌شود. و وقتی این شد می‌شود یک مجموعه. آن
وقت در این ظرف بیع می‌شود جزء العلة، می‌شود سبب غیر مستقل.

پس این که بیع سبب غیر مستقل باشد و موقوف باشد تأثیر آن بر رضایت و ضمّ آن جزء
آخر، این مع الغض از اکراه وجود ندارد. مع الغض از اکراه علت تامه است. این علت
ناقصه و بودن و جزء العلة بودن و موقوف بودن بر رضا و ضمیمه شدن جزء آخر، این بعد
الاکراه است، با توجه به حدیث اکراه است. پس بنابراین حدیث اکراه نمی‌تواند این جزء
العلة بودن را دیگر بردارد. آن را که می‌تواند بردارد که علت تامه است که برداشته. اما

جزء العلة بودن و این که اگر ضمیمه بشود با آن رضا، این درست است این را دیگر نمی‌تواند بردارد. این فرمایش شیخ اعظم.

امام می‌فرمایند از آن حرفی که زدیم جواب مسئله‌ی ایشان هم روشن شد. چون ما گفتیم که مفاد حدیث رفع چه می‌شود؟ این می‌شود که شارع می‌خواهد بگوید که این بیع نیست در عالم تشکیک. کأنَّ المفقود و المعلوم حساب می‌شود اصلاً نیست. وقتی چنین چیزی مفاد حدیث رفع شد آیا عرفیت دارد عقلانیت دارد که عرف بگوید شارع یک حکمی روی همین که نیست دارد و آن عبارت است از این که علت ناقصه است. خب نیست.

این که از یک طرف شارع بفرماید این نیست معدوم است و از یک طرف دیگر بفرماید که این علت ناقصه است. این تنافی در نظر عرف دارد. شما می‌گویید نیست از یک طرف می‌آید می‌گویید این جور؟ علت ناقصه است؟ پس عرف وقتی که شارع می‌گوید «رفع ما استکرها علیه»، این مرفوع شده، برداشته شده و می‌فهمد که حقیقت ادعایی است یعنی شارع دارد می‌گوید در مورد تشریع، در حوزه‌ی تشریع، این نابود است اصلاً کأنَّ نیست. دیگر این عرف از همین کلام شارع می‌فهمد که علت ناقصه هم نیست. چون تهافت می‌بیند بین این‌ها. که از یک طرف بگوید نیست، قرینه هم که نیاورده که بگوید از یک حیث می‌گویم نیست از یک حیث می‌گویم نه این طور، خلاف ظاهر حیثی بودن است، این نیست، خب نیست ما باید بگوییم علت مستقلة آن طوری است که....

پس می‌فرمایند که بر این اساس این اشکال دوم شیخ اعظم هم تمام نیست. گرچه خود شیخ هم به جوابی جواب دادند. ایشان می‌گویند علی طبق مبنای ما این اشکال ایشان را هم این جور می‌شود جواب داد. حالا شیخ هم رضوان الله علیه خودش یک جوابی فرمود.

بعد این جا یک بیانی را افاده می‌فرمایند مرحوم امام رضوان الله علیه که با این بیان دوم می‌خواهند بفرمایند که منافات ندارد که ما... تا این جا این جور شد دیگر که با توجه به حدیث رفع ما نمی‌توانیم بگوییم عقد مکروه علیه‌ی که رضا به آن ملحق شده صحیح است. نتیجه‌ی این حرف تا حالا این شد دیگر؛ نمی‌توانیم بگوییم صحیح است. چون حدیث رفع گفتیم نابود است این معدوم است. چیزی که نابود است و معدوم است دیگر شارع نمی‌تواند بگوید این جزء العلة است اگر لَحِقْ به الرضا درست می‌شود. تا حالا این نتیجه شد.

حالا می‌خواهند بیانی بیاورند که بگوییم نه، می‌شود تصحیح کرد. بیان ایشان این است که ما این جا سه تصور می‌توانیم داشته باشیم نسبت به مفاد حدیث رفع. یک؛ این که بگوییم حدیث رفع، مراد از «ما» نفس آن معامله است. که تا حالا هم همین جور می‌گفتیم حدیث رفع «رُفِعَ ما استکرها علیه» آن بیعی که مکروه علیه واقع شده، آن عقدی که مکروه علیه واقع شده. این ذات این بیع ادعا می‌شود که نیست. این یک تصور. ادعا می‌شود که این ذات نیست و اکراه علت واقع شده برای این که شارع این ادعا را بفرماید و بفرماید که این در محیط تشریع نیست.

دو؛ این است که بگوییم نه، باز هم به ذات می‌خورد. ولی اکراه نکته‌ی آن هست حکمت آن هست نه این که علت آن باشد. این هم احتمال دوم.

سه؛ این است که نه بگوییم ظاهر حدیث رفع این است که این عنوان برداشته شده «ما استکرها علیه» برداشته شده یعنی معامله‌ی مکروه علیه برداشته شده. مرفوع معامله‌ی

مکره عليها است. نه او و اکراه و مکره عليه بودن آن علت است یا حکمت و نکته است. خب سه جور می شود دیگر تصور کرد. چه برداشته شده؟ بگویم این معامله برداشته شده لائمه مکره عليها که مرفوع می شود ذات آن معامله. مکره عليها بودن آن می شود چی؟ می شود علت. یا آن معامله برداشته شده و مکره عليها بودن آن می شود چی؟ می شود نکته و حکمت. یا این که بگویم نه اصلاً این عنوان، معامله ی مکره عليها مرفوع است.

س: ذات معامله این جا به قوت خودش باقی است.

ج: ذات متّصف. آن را که شارع دارد می گوید من آن را برداشتم ذات متّصف است.

س: ذات ... آن هست یا نه؟

ج: نه دیگر معنا ندارد دیگر ... یعنی عاری از آن که ما در خارج نداریم. آن معاملاتی است که مردم انجام می دهند اکراه هم در آن نیست. اما آن جایی که اکراه می آید آن جا چه را می گوید که من برداشتم؟ این معامله را برداشتم به دلیل اکراه، این معامله را برداشتم به نکته و حکمت اکراه یا این معامله ی متّصف به ائمه مکره عليها را برداشتم؟ بعید نیست که ادعا بکنیم که ظاهر رُفع ما استکرهاوا علیه، چون ما یعنی معامله، این معامله صفت دارد. پس رفع می خورد به این مجموع، نفرموده رُفع معامله لائمه کذا. یا لئکته کذا. معاملات مکره عليها را من برداشتم معامله ی مکره عليها را برداشتم. و این خیلی اثر دارد. اگر بگویم آن ذات برداشته شده این ها خارج از ذات هستند این ها علت است یا حکمت است، حرف، می شود همان حرف هایی که زدیم. که شارع دارد می گوید که این معامله نیست. حالا علت آن این است یا حکمت آن این است. می گوید این نیست. این نیست بعد بیاید بگوید ولی فلان اثر آن هست، می گوید شما که گفتید که نیست، ادعا کردید که این نیست، فلان اثر یعنی هست این نمی شود. ولی اگر این جوری بگویم، اگر این جوری گفتیم خب از اول اصلاً معامله ای که و لو حدوثاً مکره عليه بوده اما بقاءً ... معامله ی مکره عليها نیست. از اول شامل آن نمی شد تا ... مثل معاملاتی که اصلاً اکراهی در کار نبوده. چطور تخصّصاً خارج است. این جا هم این معامله ی مکره عليها در طول زمان و در بقاء وقتی رضایت به آن ملحق می شود دیگر مکره عليها نیست این معامله که. کان مکره عليها. اما حالا که نیست. مثل چیزی که یک زمانی حالت قمار بوده، بوده بوده بوده، الان خارج شده. خب دیگر الان داخل ادله ی قمار نیست ما تخصیص نمی زنیم ادله ی قمار را. تا حالا این داخل در موضوع بوده از این به بعد داخل در موضوع نیست. این جا هم می گویم که چی؟ این جا هم همین حرف را می زنیم. که در بقاء نیست. محقق خوئی اگر در مصباح الفقاهه نگاه کنید قبلاً هم می گفتیم که ایشان چنین دلیلی را اقامه فرموده، فرموده خب تا حالا این مکره عليه بود حالا نیست. بعضی از فقهای دیگر هم گفتند. اضافه ای که امام در این جا در حقیقت افاده فرموده همین نکته بود که ایشان تحلیل فرمود که شما استظهار را باید ببینید چه هست؟ اگر می گوید رُفع ما استکرهاوا علیه یعنی ذات برداشته شده، و این کراهت بخاطر چه هست؟ این کراهت علت است یا حکمت است همان حرف هایی است که ما زدیم. اگر این جور استظهار می کنید. اگر می گوید نه آن را که برداشته شده این عنوان ما استکرهاوا علیه؛ معامله ای که این چنین صفت را دارد مکره عليهاست شیئی که این چنین صفت را دارد مکره است من این را برداشتم آن را با همین وصف آن. این در نظر من کأنّ موجود نیست. خب بعداً که او رضایت می دهد که دیگر انقلاب ماهیت می شود استحاله می شود. تهافتی دیگر ندارد اصلاً نیست.

س: پس باید که شما این جا ما استکرهاوا علیه را به معنای عقد بیع نگیرید. و الا اگر

بخواهید ما استکرها را به معنای عقد بیع بگیرید این جا حتی بعد از این که راضی می شود به آن عقد، آن عقد حتی در حالت تحقق به رضا و لحوق به رضا آن حَدَث مکررٌ علیها. بله اگر ما استکرها را مسببی بدانیم بگویم این مفاد معامله الان بعد از تحقق الرضا یَنقَلَب یا یَتَبَدَّل، از حالت اکراهی آمد بیرون، که حرف درست است.

ج: همین است دیگر.

س: نه تا حالا این جور نگفتید.

ج: تا حالا یعنی کی؟

س: همین الان. همین الان هم گفتید که بیع مراد است. بیع یعنی چی؟ یعنی بعث و اشتريث. بعث و اشتريت، هنوز هم که هنوز بعد از تحقق رضا حرف امام توی آن نمی آید چرا؟ چون بعد از تحقق رضا من بیعی که انشاء کردم که الان دوباره انشاء نمی کنم که. مسبب از آن بیع را من الان به آن رضا دارم و اکراهی نیست که آن موضوع دلیل ما نیست. رُفَع ما استکرها علیه یعنی بیع انشائي بعث و اشتريت، بیع انشائي بعث و اشتريت حتی بعد از تحقق رضا باز هم اِثْصافاً هم بگیرید باز هنوز ما استکرها علیه است.

ج: بله. این را قبلاً توضیح دادیم که امام فرمودند که وقتی که انشاء بیع می شود یک معنای مصدري است که آن همه می رود یک چیزی است که باقی می ماند که بعد فسخ می کنیم، صدور مصدر از آن، بیع که چیز دیگری نیست. آن بعثک و تمام شد. آن فعلی که از شخص سر می زند که می گویم باع، اشتری، این که مَصْرُومُ الوجود است و از بین می رود. آن که باقی می ماند آن است که مُنْشَأ می شود. که به آن می گویم بیع. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، 275) معنای آن این نیست که یعنی بیع کردن، کتاب البیع که می گویم کتاب الاجاره که می گویم این کتاب الاجاره، کتاب البیع، معنای آن این نیست که کتاب بیع کردن و اجاره دادن.

س: اتفاقاً حاج آقا خود حضرت عالی فرمودید، فرمودید آن چه که ما استکرها علیه است فعل اختیاری ماست و فعل اختیاری ما انشاء البیع است مگر نفرمودید؟ این را همین حالا فرمودید بگویند ما استکرها علیه انشاء البیع است انشاء البیع و لو بعد از لحوق رضا ...

ج: این ها منافاتی با هم ندارد. مَثَلُ غَسَلٍ وَ غُسْلٍ است. غُسْل فعل اختیاری ما هست یا نیست؟ غَسَلِ داریم و غُسْلِ داریم.

س: غُسْل فعل اختیاری ما هست یا نیست؟

ج: خب نه.

س: ...

ج: نه. غَسْل همان موقع که دارد غُسْل می کند آن وقت هست. ولی غُسْل هست تا نواقض آن بیاید. غَسْل کردن که دیگر نیست. ولی غُسْل هست تا نواقض آن بیاید.

س: ...

ج: بله فعل اختیاری درست است.

س: ...

ج: آقای عزیز فعل اختیاری است یعنی همان عقد هم فعل شماسست. یعنی شما آن را به وجود آوردید به اختیار. بله حالا همین چیز، ولی این در عالم اعتبار این موجود است نه در عالم تکوین، یعنی پیش عقلاء می‌گویند این معامله همین جور موجود است.

س: نه نمی‌گویند معامله ما استکرها، می‌گویند بیع را من اجرا کردم.

ج: بیع دیگر، همین بیع به معنای اسم مصدری نه به معنای مصدری. بیع به معنای اسم مصدری، اجاره‌ی به معنای اسم مصدری، مضارعه‌ی به معنای اسم مصدری. همین‌طور هست. اصلاً اگر یک چیزی صدها باز ید به ید شده، اگر صدها باز هم ید به ید شده باشد اگر کسی بیاید معامله‌ی آن اول اول اولی که شاید صد سال پیش هم بوده اقاله بشود فرض کنید بکنند خب بله اقاله می‌شود وجود دارد همین‌جور، از بین نمی‌رود این‌ها.

س: ...

ج: نه می‌خواهیم بگویم وجود دارد آن. صد سال هم از آن گذشته باشد.

س: آقا اقاله موضوعش معتبر است در وعاء اعتبار است این‌جا موضوع آن، آن‌چه که من را به اخافه می‌کنند چیست؟ بعد طرف روی سر من گذاشته می‌گوید چی چی را اگر کاری من می‌کشم تو را، دیگر نیا ... این ظهورش انصافاً توی بیع است بیع انشائی هم هست حرف امام ... البته من می‌گویم هنوز صد در صد نمی‌گویم این حرف فقط بنابراین میناست که بگویند مُنشأ است و الا انشاء باشد و آن حرف قبلی را بنزید این حرف باز هم درست است. این تفسیر را حداقل باید بگویند.

ج: نه این‌جا درست است که می‌گوید آن پس چطور شما به «أَخْلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» تمسک می‌کنید. آن بیع یعنی همان آن کارت؟ آن را خدا نافذ قرار داده؟ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، 1) یعنی به عقد کردن است یا به عقد؟ به عقد، عقدی که باقی است بیعی که باقی است. ولی منتها همین بیعی که باقی هست به اختیار شما به وجود آمده.

امام فلذا رحمه‌الله می‌فرماید این‌جا همین است آن بیع باقی است. آن بیع به معنای مصدری نه، اسم مصدری، آن عقد به معنای اسم مصدری. این‌ها باقی است. خب شارع هم دارد می‌گوید که این عقدی که مکرهٌ علیها هست من برداشتم. الان فی طال الزمان و فی البقاء، این دیگر مصداق عقد مکرهٌ علیه نیست. این الان عقد است آن صفتش پاک شد یک صفت دیگر به آن ملحق شد.

بله مگر این‌که شما بفرمایید «من عرض می‌کنم» مشتق حقیقت در من قضی عنه المبدأ هم هست. الان هم بگویند که مکرهٌ علیه است. حقیقت در آن. ولی این را که نمی‌گوییم اگر هم بگوییم مجازاً است.

پس در مقام بقاء این مکرهٌ علیه نیست. و داخل نبوده اصلاً. این صورت داخل نیست. مثل عقدی که اصلاً اکراهی روی آن نبوده. آن عقدی که اصلاً اکراهی در آن نبوده در حدوث و بقاء مکرهٌ علیه نیست. این حدوثاً مکرهٌ علیه بوده بقاءً دید مکرهٌ علیه نیست ...

پس بنابراین به این بیان ما می‌توانیم بگوییم که اشکالی ندارد و این جور استظهار بکنیم.

می‌فرماید «و يُمكن أن يُقال إنَّ قوله صلى الله عليه و آله رُفِعَ ما أُكْرِهوا عليه ظاهرٌ في رفع عنوان ما أُكْرِه بما هو» این عنوان بما هو هو.. «و العقد المرضى به و لو متأخراً خارج عن هذا العنوان» اصلاً ولی آن نمی‌گیرد این فرض را. این حصّه را.

س: شما باید عقد را مجازاً استعمال بکنید به این نمی‌گویند عقد. عقد، عقد است.

ج: عقد، عقد است ما هم می‌گوییم عقد است. ما که نمی‌گوییم عقد عقد نیست.

س: عقد انشائی الان هم مکروه است. ببینید خود این‌ها نکاتی است که باید حاشیه بنزید به امام، نگویید عقد؛ بگویید آن معنای ...

ج: چون توضیح دادند، این جهت را قبلاً توضیح دادند فرمودند این عقد در چیز عقلاء باقی است. این را قبلاً توضیح دادند و قبلاً هم عرض کردیم.

خب می‌فرمایند که «فالعقد الى زمان لحوق الرضا داخلٌ في المکره عليه داخلٌ في المکره عليه» تا این زمان داخل در مکره علیه بوده، عقد مکره علیه بوده. «و من زمان لحوقه داخلٌ في المرضى به» می‌شود عقد مرضی به. «فما هو الخارج عن ادلة وجوب الوفاء و صحة العقد» آن که خارج می‌شود از آن ادله «هو العنوان المذكور» نه ذات این به آن دلیل، این خارج شده. «و العنوان المقابل له لم يكن خارجاً عنها من اول الامر» اما عنوانی که مقابل آن است یعنی عقد مرضی. آن که خارج شده العقد المستکره عليه است. الشیء المستکره عليه است این خارج شده از ادله. اما مقابل این عنوان که العقد المرضی باشد این «لم يكن خارجاً عنها من اول الامر» کما این که آن که اصلاً اکراهی هم به آن نبوده لم يكن خارجاً. حالا که خارج نبوده می‌گوییم اطلاقات ادله می‌گوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» با قیودی که از این طرف و آن طرف پیدا کردیم یعنی عقد مرضی، عقدی که مکره علیه نباشد. این هم از اول عقدی بوده که مکره علیه نبوده این حصّه عقدی بوده که مکره علیه نبوده. پس مشمول اطلاق ادله است.

«و لا ينافي ذلك ما ذكرنا من أنَّ الظاهر من الحديث رفعُ ما أُكْرِه عليه و تنزيل الموجود منزلة المعلوم» این با آن منافات ندارد که گفتیم ظاهر حدیث این است که ادعا دارد می‌کند و می‌گوید موجود را منزله معدوم حساب کردیم. ما سر این حرف مان ایستادیم. حالا هم همین را می‌گوییم فقط فرقی که با حرف قبل کرد این است که آن را که نَزَّل منزلة المعدوم چه هست؟ و الا بله حدیث می‌گوید این را ادعاً نَزَّل منزلة المعدوم. اما ما نَزَّل منزلة المعدوم ذات عقد است و این اکراه و استکراه و این‌ها علت و حکمت آن هست؟ یا ما نَزَّل منزلة المعدوم مجموع صفت و موصوف است؟ یعنی ما اُکْرِه را نَزَّل. این جهتش آن فرق می‌کند.

«فإنَّ الكلام ههنا» یعنی در این جایی که این جور داریم توضیح می‌دهیم داریم حرف جدید می‌زنیم «فی أنَّ ما نَزَّل منزلة العدم ليس ذات العقد بل عنوانٌ ما أُكْرِه عليه» این عنوان بما هو. «بحيث يكون الاطلاق جهةً تقييدية» این‌جا اکراه جهت تقييدیه است یعنی ... این ذات با این وصفش. این را داریم ادعا می‌کنیم که نیست. نه این که ذات را بگوییم نیست آن جهت تعلیلی باشد یا نکته باشد. که خارج باشد.

«فما نَزَّل منزلة العدم هذا العنوانين لا عنوان المرضى به و تشخيص الموضوع...» حالا این شد؟ الان برو از عرف بپرس، بگو الان این عقد مرضی به هست یا مکره علیه است؟ می‌گویند مکره علیه نیست دیگر الان. بود. و این تفکیک‌ها و این دقت‌ها خیلی جاها اثر

دارد دیگر. توی باب استصحاب، جاهای دیگر که موضوع چه هست؟ مثلاً می‌گوییم در ماء متغیّر که می‌گوییم متنجّس لا تغیّر احد اوصافه بالنجس أو المتنجّس مثلاً می‌گوییم این يتنجّس. آن‌جا چی متنجّس است؟ آب لائّه تغیر یا الماء المتغیّر نجس؟ اگر بگویید الماء المتغیّر و این را جزو موضوع بگویید تقدید را بگویید این قید را داخل بکنید بعداً زال تغیره من قبل نفسه، نمی‌توانی استصحاب نجاستش بکنی. چون موضوع باقی نیست. اما اگر بگویید نه استظهار عرف این است که الماء متنجّس، تغیر حیثیت تعلیلیه است یا نکته است. حالا پس آن‌که متنجّس بوده باقی است استصحاب می‌کنیم. این که بعضی‌ها گفتند الماء المتغیّر إذا زال تغیره من قبل نفسه پاک است گفتند چون استصحاب نجاست را که نمی‌توانیم جاری بکنیم پس شک می‌کنیم که آیا پاک است یا نه؟ کلّ ماء طاهر یا کلّ شیء طاهر، به قاعده‌ی طهارت تمسک می‌کنیم می‌گوییم پاک است. سرّ مسئله توی همین است که ما تغیر را بگوییم خارج از موضوع است و علت و حکمت است و ما حکم بتنجّسه در آن طرف خود آب بوده. این موضوع باقی است استصحاب بقاء نجاست باقی هست. اما اگر گفتیم که نه الماء المتغیّر نجس، آن‌جا البته خب شما بگویید که خب کسی که آن‌جا آنجوری می‌گوید پس این‌جا هم باید بگوید که ما اُکرة خارج است. ذات. جوابش این است که این‌جا با آن‌جا یک فرقی دارد و آن این است که تغیر یک حالتی است که قابلیت تنجّس را ندارد که بخواهد تنجس رفته باشد روی آب با آن وصف تغیرش. تغیر که تنجّس‌بردار نیست. آن‌جا به تناسب حکم و موضوع می‌فهمند که این قید شرط است برای این‌که آن نجس بشود نه این‌که خودش هم جزو ... اما در این‌جا می‌شود گفت که بله، شارع این موصوف و صفت با هم‌دیگر را برداشته که نیست. در محیط تشریع نیست. ادعاً. این فرمایش مرحوم امام قدس سره.

این‌جا یک نکته‌ای را هم به آن توجه بکنید امام این‌جاها می‌فرمایند این‌ها حقیقت ادعائیه است. که ادعا می‌کنیم که نیست حالا چه ذات و چه به این شکل، این عنوان. یک حرفی آقای نائینی قدس سره دارند ایشان می‌گوید این‌جور جاها هم حقیقت ادعائیه نیست حقیقت واقعیه است. چون شما که می‌گویید ادعائیه، به تکریم نگاه می‌کنید می‌گویید در تکوین که هست پس اگر می‌گوییم نیست باید ادعاً بگوییم نیست. کما این‌که این‌جا هم ایشان تصریح فرمودند. «و لما كان الرفع التكويني غير معقول فلا محالة يُحمل على الرفع الادعائي أي تنزيل الموجود منزلة المعلوم كما أنّ الامر كذلك في مثله في المحاورات نظماً و ثراً» آقای نائینی یک حرفی دارد می‌گوید این طرفی که شارع دارد می‌گوید نیست اگر طرف تکوین باشد حرف درست است. اگر طرف تشریع باشد چی؟ می‌گوید در طرف تشریع یعنی کأنّ عالم تشریع یک عالمی هست برای خودش دیگر. این عالم تشریع که یک عالم اعتباری است واقعاً در این عالم اعتبار نیست نه دیگر آن‌جا ادعاء می‌کنم. اگر نظر به عالم تکوین بیاندازیم باید بگوییم بله. اما اگر نظر به عالم تشریع بیاندازیم عالم قانون. توی عالم قانون این نیست. وقتی یکی چیزی حکم ندارد این توی عالم قانون وجود ندارد دیگر، واقعاً وجود ندارد. پس این‌جا بین العلمین در این‌جاها نه این‌که یک اختلاف ماهوی کذایی موجود است اگر توی کلمات آقای نائینی می‌بینیم که این رفع حقیقی است ایشان می‌گوید این رفع ادعائی است. این بلحاظ این است که امام نظر به تکوین می‌فرماید، و می‌گوید در تکوین که موجود است. پس رفع ادعائی است. آقای نائینی نظر به عالم تشریع می‌کند نه عالم تکوین. می‌گوید در عالم تشریع یعنی عالم قانون‌گذاری. می‌گوید نیست. واقعاً نیست. خب این فرمایش مرحوم امام، رُفع ما استکرها علیه. حالا این هم احتمال خوبی است ولی جزم به این‌که این عنوان را واقعاً دارد می‌گوید که برداشتم یعنی حیث تقییدیه است یعنی ما استکرها علیه با وصف استکراه برداشته شده

یا این که نه مرفوع آن ماست و این ... مثل این که می‌گوید مثلاً اکرم العالم العادل، این جا عرف چه می‌فهمد؟ می‌فهمد این آدم را اکراه کن چون علم و این‌ها دارد؟ وجه آن این است؟ یا نه این شخص به وصف این که عالم عادل است می‌گوییم اکرامش کن؟ این جور جاها به تناسبات حکم و موضوع گاهی فرق می‌کند آدم ... فلذاست این جا بخواهد آدم به طور جزم احراز کند که مرفوع مقید است رُفع ما استکرها علیه، چیزی که مورد اکراه واقع شده است این چیز مورد اکراه واقع شده به این عنوان، من این را برداشتم معنون و عنوان را با هم دیگر. یا این که نه ما استکرها علیه، ذهن می‌رود به خود آن ذوات؟ این معامله، آن معامله، آن معامله؟ می‌گوید خب چرا برداشتی؟ می‌گوید چون مکره علیه است. بخاطر این تردید است در نفس برای ما که بتوانیم جزم پیدا بکنیم به این استظهار، خود حضرت آقا هم فرمودند «و یُمكن أن یقال» ممکن است که ما این جوری بگوییم اما حالا استظهار هم می‌کنیم؟ و می‌توانیم جازماً این حرف را بزنیم؟ منتها اگر احتمال هم دادیم که حدیث معنایش این باشد یعنی آن قدر ظهور پیدا نکرد، محتمل است که این جور معنای آن باشد محتمل است آن جور معنای آن باشد. اگر این احتمال را هم دادیم آیا به اطلاعات می‌توانیم تمسک بکنیم یا نه؟ چون در حقیقت کأَنَّ مخصَّص ما می‌شود مُجمل. پس «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌گوید بله درست است. آن را که ما می‌دانیم خارج شده آن جایی است که ملحق به رضا نشود این هم مسلم خارج شده. چون علی ای حال این چه آن معنا را بگوییم چه این معنا را بگوییم خارج است. اما آن جایی که این جور نباشد و ملحق به رضا بشود بعد الحوق هم باز خارج است؟ اگر آن معنای آن باشد خارج است. اگر این باشد نه.

بنابراین ممکن است که این جوری بگوییم، بگوییم یُمكن أن یقال که این جوری باشد و یُمكن أن یقال که آن جوری باشد. علی یک تقدیر مطلقاً خارج می‌شود. علی یک تقدیر مطلقاً خارج نمی‌شود. پس آن مقدار قدر متیقنی که خارج می‌شود آن است که علی کلّ التقدیرین خارج می‌شود. و آن تا آن زمانی است که رضایت لاحق نشده. این علی کلّ التقدیر خارج می‌شود. چه آن جور معنای آن باشد و چه آن جور معنای آن باشد. مثل این که گفته اکرم کلّ عالم، بعد گفته لا تُکرم الفسّاق من العلماء، و فسّاق امر آن دائر شد به این که خصوص مرتکب کبیره است یا اعم از مرتکب کبیره و صغیره. خب در این جا ما فقط مرتکب کبیره را می‌دانیم که خارج شده مرتکب صغیره فقط محتمل است. فلذا به عام مراجعه می‌کنیم. این جا هم آن را که لم یُلحق به الرضا می‌دانیم خارج شده است تحت «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، آن را که لُحق به الرضا، نمی‌دانیم دیگر این خارج شده یا نه؟ آن وقت این جا یک بحث جدید پیش می‌آید که این را باید جلسهای بعد بگوییم. بگوییم درست است. اما آیا این جا جای تمسک به عام است؟ یا استصحاب حکم مخصَّص است؟ برای این که این معامله را که نگاه می‌کنیم تا زمانی که لم یُلحق به الرضا جزو مخصَّص بوده و خارج است. الان به عام تمسک بکنیم یا استصحاب حکم مخصَّص را بکنیم؟ این دیگر مبنی بر آن مسئله‌ی اصولی هست که مبنای آن جا در این جا اثر می‌کند که این بحث آن دیگر می‌ماند برای جلسهای بعد ان شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.